

اولیس ضربتی بر وی زد که تاب مقاومت نیاورد و از عزم خویش باز ایستاد. نطق‌ها و وعده‌های اولیس بطوری در سپاه تاثیر کرد که همگی شدت مجازات ترسیت را تقاضا کردند و بهر صورت که بود برای حل‌نصیب و طرح نقشه تصرف ایون مجلس عمومی سپاه منعقد شد. اولیس برخاست و نطق مقتضی ایراد نموده مواعید خدایان را در اینکه نصیب سپاه یونان فتح و ظفر است یکنیک ذکر کرده بعد از وی تئتر شروع بنطق نمود و بیانات اولیس را ناکید کرده امر را تجهیز و تعبیه سپاه نمود و گفت هر قبیله‌ای تحت ریاست رئیس قبیه باید مشغول جنگ شود. همینکه قشون بهای رزم شدند و از فکر مراجعت منصرف گردیدند آگاممنون حکم جنگ داد. اقواج یونانی هر کدام قرآنی‌های معمول خود را نموده طعام صرف کردند و اسلحه برداشتند (۱) ژوپیتر تمام این اعمال را میدید و از خیال خود غفلت نداشت. لهذا آپریس (۲) را که خدایان بود نزد پرنام پادشاه تروا فرستاد و او را از خیال یونانی‌ها مطلع ساخت. پرنام فوراً به تجهیز سپاه خود امر داد و هکتر (۳) بزرگترین بهایوان تروا سپاه تروا را روی‌تای که مقابل ایون واقع شده بود حاضر و مهیای جنگ کرد

(۱) همر در اینجا تمام قبائل و سرکردگان قشون یونان

را مفصلاً نام برده است

(۲) *iris* (۳) *hector*

هکتر سپاه خود را که از پنجاه هزار نفر ترکیب یافته بود روی این تل صف آرایی کرد و خود در کمین نشست تا اینکه مثل درپای جوشن سپاه طرفین برای جنگ بجنبش در آمدند

حوادث سرود دوم فقط در يك قسمت از روزیست و سوم واقع شد و محل آن اولاً اردوگاه یونان و بعد اردوگاه تروا بوده است

سرود سوم

جنگ منلاس و یاریس

صدای هلهله و غریو نظیر سپاه تروا فضا را پرنزه در انداخته بود ولی سپاه یونان مثل کوه ساکت و محکم بودند. آتش جنگ هر لحظه افروخته تر میشد و نزدیک بود طرفین بیکدیگر در آویزند که از میانه اردوی تروا یاریس بیرون آمد و از سپاه یونان بزرگترین رزم چوپان را بمبارزت خویش طلبید. منلاس که ربانیده و فریبنده زن خود را در میدان جنگ دید فرصت را شصت شمرده به مقابله وی برخاست.

قیافه خشمگین و پر کینه منلاس در میدان قتال ظاهر شد. یاریس که جوانی خوب رو بود و دلی از عاطفه سرشار داشت و سابقاً منلاس با وی نیکی کرده بود از مشاهده منلاس هم ترسناک و هم شرمنده نگرددیده بسوی اردوی

تروا برگشت و برادرش هکتر را جلو اردوی خود دیده
 هکتر او را مورد عتاب قرار داد و گفت چرا از مصاف
 منلاس برگشتی و این ننگ را تحمل نمودی تا کنون تروا
 به دانتی دلاور رشیدی مثل تو مباحث میگرد و نو را
 پشتیبان خود میدانت ولی از این پس هم خدایان
 تروا از تو بیزارند و هم خودت و برادرت در میان سر
 کردهگان خجل و سرفکنده است . پاریس نجواب دادمن
 از سطوت منلاس ترسیده ام و قیافه عبوس کینه توز او را
 از ساحته قتال مراجعت نداده سابقه احسان اوست که مرا
 از شمشیر کشیدن بروی او باز داشته است . هکتر متقاعد
 نشد و بقدری پاریس را توییح و سرزاش کرد که عاقبت
 او را بر انگیخت تا بمیدان نبرد باز رود . ولی پاریس از
 برادرش درخواست کرد که با سپاه یونان معاهده ای کنند
 که اولاً از سپاه تروا باز پس و از سپاه پو آن منلاس به
 مقاتل پنگ دیگر بر آیند . ثانیاً هر کدام از آن دو نفر دلاور
 که خائب گردید جنگ خاتمه یابد و مثل این باشد که بگویی
 سپاه حریف شکست خورده است ننگ هان نصیب دلاور
 خائب گردد . هکتر درخواست برادرش را پذیرفته جلو
 اردوی یونان آمد و عقد چنین معاهده ای را قاضی کرد .
 این شروط بیشتر منلاس را غضبناک و مهیبی جنگ کرد و
 مخصوصاً چون هان که یکی از شروط معاهده واقع شده
 بود منلاس فوراً از طرف سپاه یونان قبول کرد و گفت

باید مراسم بستن معاهده را شروع کنیم . دو گوسفند بکی سفید برای آفتاب و دیگری سیاه برای زمین از طرف اردوی تروا قربانی شوند و گوسفند سومی را سیاه یونان برای ژوپیتر و میمنت معاهده قربانی خواهند کرد و شخص پیام که پادشاه کل ممالک تروا و پدر پاریس است در مجلس انعقاد معاهده حضور بهرساند تا بعد کسی نتواند از مقررات معاهده سرپیچی کند . طرفین قبول کردند و هکتر دو نفر را نزد پیام کسپل داشت که وی را اطلاع دهند برای عقد معاهده حاضر شود . ابریس که قاصد عمومی خدایان بود و بطور خصوصی برای ژو پیتر جابجاری میکرد مامور بود حرکات سپاه طرفین را دیده بانی کند و از قرارداد های آنان اطلاع حاصل نماید فی الفور بصورت بگد خستر خویر و مهربانی به هلن نازل کردید . هلن مشغول بافتن پارچه ای بود که با سر سوزن و قلاب چنگ تروا و یونان از روی آن طرح میکرد . ابریس او را مخاطب ساخته گفت ای سر آمد خوبان جهان برخیز ! که همین وقت پاریس با متلاص همساوردی میکنند . برخیز و برای تماشا بیرون آی زیرا این همسارزه در اطراف تو دور می زند .

اشک هلن جاری شد و قبش طپیده برخاست و به دروازه شهر ایون آمد . پیر مرد ها و بزرگان قوم که در آنجا ایستاده بودند از طنعت او حیران گردیده و

خیره خیره بوی می نگرستند
 هان از پرده که بزرگان بگردش حلقه زده بودند
 خواهش کرد میدان مبارزه را باو نشان دهد .

در این اثنا فرستادگان هکتور و متلاس رسیدند و
 شرایط معاهده را به پریام اطلاع دادند . پریام آنتور
 (۱) که یکی از سرکردگان تروا بود با اتفاق فرستادگان
 برای حضور در مجلس معاهده رفت . مجلس معاهده تشکیل
 گردید و سران سپاه طرفین در آن مجلس حضور پیدا
 کردند و بعد از آن که نطق هانی از طرفین ایراد گردید
 معاهده بسته شد . فرمانی های مضمون را نمودند و ادعیه لازمه
 را تلاوت کردند پریام قد خداید و فرعون بازگشت و منظره
 میدان جنگ که خواهی نخواهی در پیرامون فرزند او باید
 دور زندوی را سخت بوخت افکنده بود

پریس سلاح بر تن راست کرد و روانه میدان
 جنگ گردید و فقط دو چیز بدرقه راهش شد یکی
 چشمهای پدر پیرش که نوجوان بی همتای خود را بمیدان
 کار زار فرستاد و دیگری دعای ایراد سپاه تروا غیر از
 دیدگان پریام چشم هان نیز قد و بالای پاریس را دنبال
 میکرد و مردم طپش قلبش فرونی می گرفت .

هان از سوراخ برج دروازه ایون تا جایی که
 چشمش کار می کرد پاریس را می نگرست و لی میدان